

ماهیت ایمان از نظر ویتگنشتاین متقدم

معصومه طاهری سودجانی^{*۱}

چکیده

ویتگنشتاین یکی از بنیان‌گذاران فلسفه تحلیلی است بنابراین بنیان تفکر او بر تحلیل زبان استوار است. «نظریه تصویری معنا» جان مایه تفکر ویتگنشتاین در دوره نخست فکر اوست. برحسب نظریه تصویری معنا، زبان تصویرگر امور واقع است. بنابراین هر واقعیت متحصلی را می‌توان به واسطه زبان به تصویر کشید، اما عالم مشتمل بر واقعیات متحصّل و غیر متحصّل است، حال پرسش این است که امور غیرمتحصّل چه گونه برای بشر قابل فهم است؟ پاسخ ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی این است که این امور خود را در هنر و عمل نشان می‌دهند. بر این اساس ایمان و متعلق آن به مثابه یک واقعیت غیر متحصّل خود را در هنر و عمل مؤمنان نشان می‌دهد. می‌توان گفت حقیقت و ماهیت ایمان از نظر ویتگنشتاین متقدم این است: «حیث وجودی و اگزیستانسیالی که در عمل مؤمنانه نشان داده می‌شود، بیان کردنی نیست و قابلیت صدق و کذب ندارد.

کلید واژه‌ها: ایمان، عمل، نشان دادنی، بیان کردنی، ویتگنشتاین.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه تهران (پردیس فارابی) mm_taheri@ut.ac.ir

* نویسنده مسئول: mm_taheri@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۴

مقدمه

دین مسیح ایمان را در رابطه با آموزه «نجات»^۱ مطرح می‌کند (Sharp, 1994: 14). برخی عبارات کتاب مقدس ایمان را مایه «نجات» دانسته، می‌گوید: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.» (اعمال، ۱۶: ۳۱، رومیان: ۱: ۵؛ ۳۰: ۹). «.....بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را طاهر نمود» (اعمال، ۹: ۱۵؛ ۱۸: ۲۶). ایمانی که در مسیحیت مایه نجات دانسته شده، دارای سه رکن است؛ پذیرش قلبی، اقرار زبانی، عمل: «زیرا ایمانی که منجر به حقانیت می‌شود، در قلب جای دارد و اقراری که به رستگاری می‌انجامد بر زبان جاری است» (رومیان، ۱۰: ۸-۱۰) ... «ایمان بدون عمل، بی‌فایده، مرده و باطل است و عادل بودن انسان از اعمال است» (رساله یعقوب، ۲: ۱۴-۲۴).

الهی‌دانان مسلمان نیز هرچند درباره حقیقت ایمان نظریه‌های گوناگونی عرضه کرده‌اند، اما بیشتر آنان عمل را از ارکان ایمان شمرده‌اند، شاید بتوان دیدگاه این گروه را به دو دسته زیر تقسیم کرد: الف). نظریه عمل‌گرایانه: حقیقت ایمان از نظر این گروه، عبارت است از عمل. این نظریه را می‌توان به معتزله نسبت داد (Izutsu, 1965: 94). ب). نظریه جمع‌گرایانه: علامه حلی بر این باور است که از نظر شیخ مفید و بیشتر علمای سلف ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل (علامه حلی، ۱۴۱۵: ۵۳).

برخی دیگر از الهی‌دانان معتقداند که عمل از ارکان ایمان محسوب نمی‌شود. این گروه را نیز می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم کرد: الف). نظریه معرفت‌گرایانه: این گروه حقیقت ایمان را «معرفت عقلی» می‌دانند و در مقابل آن جهل را منشا کفر معرفی می‌کنند. (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۳۲). ب). نظریه لفظ‌گرایانه: این گروه رکن رکین ایمان را اقرار زبانی می‌دانند. از این رو اگر کسی در باطن خود کافر باشد، اما در ظاهر و به زبان به ایمان اعتراف نماید مؤمن واقعی است.^۲

ج). نظریه تصدیق‌گرایانه: مشهور متکلمان مسلمان اعم از شیعه و تسنن ایمان را از مقوله «تصدیق قلبی» دانسته‌اند که از جمله آنان می‌توان (سید مرتضی ۱۴۱۱: ۵۳۶؛ خواجه طوسی ۱۳۷۰: ۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱، ۲۷۱). را نام برد. د). نظریه تلفیق؛ اظهار زبانی و تصدیق: عده‌ای از متکلمان شیعه حقیقت ایمان را تصدیق قلبی و اقرار زبانی می‌دانند^۴ (طوسی ۱۴۰۰: ۳۰۹؛ حلی، ۱۴۱۵: ۵۳۲).

دیدگاه‌های یاده شده نشان می‌دهند؛ بعضی از الهی‌دانان، ایمان و عمل را یکی می‌دانند و بعضی جدای از یکدیگر، اما بی‌گمان دسته دوم نیز عمل را در قوت و ضعف ایمان تأثیرگذار می‌دانند. ایمان در اثر مداومت در اطاعت، قوی و در اثر ارتکاب گناهان ضعیف می‌شود؛ بنابراین، ثمره درخت ایمان، عمل شایسته است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ج ۱۸، صص ۲۵۹-۲۶۱). حقیقت و ماهیت ایمان نه تنها در ادیان و الهیات مهم است، بلکه فیلسوفان نیز به آن توجه کرده‌اند، هدف این مقاله بررسی دیدگاه الهی‌دانان نیست، بلکه؛ هدف ما این است که ماهیت و حقیقت ایمان را از دیدگاه فیلسوف تأثیرگذار مغرب زمین یعنی؛ ویتگنشتاین بررسی کنیم و ببینیم که از نظر وی مهم‌ترین جزء حقیقت ایمان چیست و چه نقشی در زندگی انسان دارد؟

مبانی معرفتی ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین متقدم

شالوده فکری ویتگنشتاین در مورد مسئله ایمان دینی «زبان»^۲ است. تا پیش از ویتگنشتاین «زبان» ابزاری صرف برای انتقال اندیشه محسوب می‌شد، اما او به «زبان» به مثابه ابژه‌ای فلسفی نگریست. در نگاه او زبان قوام‌بخش اندیشه ماست و مدخلیتی تام در تکون اندیشه دارد، لذا ویتگنشتاین را فیلسوفی دانسته‌اند که از متن زندگی، رخدادهای روزمره آن و از مهم‌ترین وسیله‌ی ارتباطی انسان‌ها یعنی «زبان» بنیاد فلسفه‌ی نوین در دوره معاصر را پی‌ریزی کرده است. رساله «منطقی-فلسفی»^۵ که محصول دوره‌ی اول تفکر فلسفی ویتگنشتاین است به مسئله چستی ساختار «زبان» می‌پردازد. او تلاش می‌کند در رساله به این پرسش‌ها پاسخ دهد که، «زبان» چه نسبتی با عالم خارج دارد و چگونه آن را تصویر می‌کند؟

آیا رابطه‌ی میان زبان و عالم، رابطه «نشان‌دادنی»^۱ است یا «بیان‌کردنی»^۲؟ ویتگنشتاین تلاش می‌کند تا با شناسایی ساختار زبان، به شناسایی ساختار واقعیت نائل شود.

رساله «منطقی - فلسفی» از بحث هستی‌شناختی درباره جهان و واقعیت آغاز می‌شود و به بحث معرفت‌شناختی درباره ارتباط جهان و تفکر و چگونگی حکایتگری آن از جهان پرداخته و در مرحله بعد به زبان و معنا و مسائل مربوطه به آنها می‌رسد و در نهایت به فلسفه استعلایی راه می‌برد.

ویتگنشتاین بر اساس «نظریه تصویری معنا»^۳ می‌گوید: اگر جمله‌ای از روابط و نسب ممکن یا محقق میان اشیاء، تصویری ارائه دهد، آن جمله معنادار است، ولی اگر تصویری از رابطه‌ی میان دو چیز، بیان کند که آن رابطه، نه ممکن باشد و نه محقق بلکه محال باشد در آن صورت، آن جمله بی‌معناست. معیار ممکن بودن و محقق بودن نسبت میان دو چیز در عالم خارج آزمایش و تجربه است. اگر رابطه‌ای که جمله به تصویر می‌کشد، رابطه‌ای باشد که بتوان آن را در بوت‌های آزمایش و تجربه قرار داد، آن جمله، معنادار است، در غیر این صورت بی‌معنا خواهد بود.

گزاره‌های متافیزیکی، بر اساس نظریه‌ی تصویری بی‌معنا هستند، زیرا تصویری از وضع امور به دست نمی‌دهند. از نظر او، کار فلسفه باید نقادی زبان باشد (4.0031). وظیفه‌ی فیلسوف فهم دقیق زبان و به عبارت دیگر نقادی زبان است. نقادی زبان سبب می‌شود تا از اشتباهات فلسفی که ناشی از عدم فهم صحیح زبان جلوگیری کنیم (Warnock, 147-148: Stivev, 1996: 40). بر این اساس استفاده از زبان محدود به توصیف حقایق است و با این حد مرز کلام معنادار از بی‌معنا مشخص می‌شود. ویتگنشتاین با رویکرد خود، مرز «بیان‌کردنی» را تعیین می‌کند (پیرس، ۱۳۷۹: ۴۳-۴۲). نتایج رویکرد زبانی وی را می‌توان چنین ترسیم کرد:

یک) «بیان‌کردنی» و «نشان‌دادنی»: ایده تمایز میان «بیان‌کردنی» و «نشان‌دادنی» در تفکر ویتگنشتاین در صورتی واضح خواهد شد که به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: الف). مبنای مرزبندی میان امور «بیان‌کردنی» و «نشان‌دادنی» چیست؟ ب). عامل مرزبندی این اموریست؟ ج). اختلاف و اشتراک امور «نشان‌دادنی» و «بیان‌کردنی» چیست؟

در اندیشه‌ی ویتگنشتاین متقدم، تأکید بر شرایط معناداری گزاره‌ها مبنای مرزبندی امور «بیان‌کردنی» و «نشان‌دادنی» است. ویتگنشتاین نکته اصلی فلسفه خود را نظریه‌پردازی درباره آن چیزهایی می‌داند که به وسیله گزاره‌ها یعنی به وسیله زبان می‌تواند گفته شود^۴ و آنچه به وسیله گزاره‌ها نمی‌تواند اظهار شود، تنها نشان داده می‌شود^۵ (Anscombe, 1965: 161). بنابراین در فلسفه ویتگنشتاین با دو حوزه از دانش و معرفت مواجه هستیم؛ «گفتنی‌ها» و «ناگفتنی‌ها»؛ هر دو برای او دارای اهمیت‌اند. بازنمایی زبانی عاملی است که این دو حوزه را به هم مرتبط می‌کند و نحوه چنین بازنمایی این دو را از هم متمایز می‌کند. بدین ترتیب ویتگنشتاین از دو گونه بازنمایی سخن به میان می‌آورد؛ بازنمایی علمی و بازنمایی فلسفی. آن دسته از مطالب که در قالب گزاره‌های زبانی به نحو معنادار «بیان‌کردنی» هستند، بر اساس بازنمایی علمی ترتیب داده شده، «ریخت و هیات زبانی» می‌یابند؛ اما آنچه به نحو معنادار در قالب گزاره‌های زبانی قابل گفتن نیست، بر اساس بازنمایی فلسفی نشان داده می‌شوند. بازنمایی علمی بر اساس قاعده «تصویری معنا» اتفاق می‌افتد، لذا شرط بازنمایی علمی آن است که هر آنچه در زبان به تصویر کشیده می‌شود دارای محکی^۶ و ما به ازای خارجی باشد؛ بنابراین زبان، تصویر واقعیت است (TLP: 2.11). بازنمایی فلسفی معطوف به ایجاد معرفت نسبت به اموری است که، فی‌نفسه محکی ندارند ولی خود را نشان می‌دهند؛ این بازنمایی فلسفی در نظر ویتگنشتاین در رساله «منطقی_فلسفی» مبتنی بر مقوله‌ای با عنوان «نشان‌دادن»^۷ است.

امور «نشان‌دادنی» اموری‌اند که اگرچه محکی قابل اشاره ندارند، ولی وضع امور واقع به گونه‌ای است که ضرورت وجود آنها را ایجاب می‌کند کارکرد ویژه خود را دارند. می‌توان اموری که خود را نشان می‌دهند در دو دسته کلی قرار داد؛ حقایق منطقی و حقایق فلسفی. حقایق منطقی نسبتی با عالم خارج ندارند و ناظر به محتوای عالم خارج اتخاذ موضع نمی‌کنند. ویتگنشتاین در

1 - Showing

2 - Saying

3 - The picture theory of Meaning

4 - Gesaget

5 - Gezeigt

6 - Reference

7 - To Show/Zeigen

حالی که حقایق منطقی را بی‌معنا^۱ می‌داند، آنها را یاوه و مهمل^۲ نمی‌انگارد. در رساله این گزاره‌ها واجد کارکردند، هرچند معنایی ندارند. گزاره‌های منطقی یا از سنخ همان‌گویی^۳ و یا از سنخ تناقض^۴ اند که ضرورتاً صادق یا کاذب‌اند. از نظر ویتگنشتاین تنها ضرورت ممکن ضرورت منطقی است؛ چراکه گزاره‌های منطقی پیشینی هستند و برای احراز صدق و کذبشان نیازی به رجوع به عالم خارج نیست.^۵

حقایق فلسفی، طیف وسیعی از امور نظری یا عملی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی و عرفانی را شامل می‌شوند (فسنکول، ۱۳۸۵: ۲۴). اینها اموری‌اند که ما آنها را ذیل عنوان متافیزیک جای می‌دهیم و حقایقی‌اند که در بردارنده ارزش و معنای زندگی‌اند. گزاره‌های مربوط به حقایق فلسفی ضروری‌اند زیرا که متضمن اخبار از جهان پیرامون و ناظر به اوضاع ممکن نیستند؛ اما همانند گزاره‌های منطقی استعلایی^۶ و واجد کارکردند. به تعبیر دیگر هرچند این حقایق نمی‌توانند در قالب گزاره معنادار ریخته شوند، اما درعین حال حاکی از نگرش فرد به عالم هستند؛ بنابراین در مورد حقایق فلسفی همچون گزاره‌های اخلاقی نمی‌توان سخن معنادار گفت، چراکه فاقد مؤلفه اصلی معناداری یعنی داشتن تصویر هستند، بر این اساس آنها خود را نشان می‌دهند و هیچ سخن محصلی درباره آنها نمی‌توان گفت.

ویتگنشتاین مهم‌ترین مسئله فلسفه را تفکیک میان «بیان کردن» و «نشان دادن» می‌داند. فیلسوف از آن حیث که فیلسوف است، باید مرز میان امور گفتنی و ناگفتنی را معین سازد (Hodges, 1990: 71). از نظر وی آموزه «نشان دادن» برای دسترسی به استعلایی فلسفی مهیا شده است. برای فهم آن باید بر آن چه زبان نشان می‌دهد تمرکز کرد، نه بر آن چه می‌گوید. آن چه زبان می‌گوید امر تجربی است و آن چه نشان می‌دهد، امور بیرون از جهان، زبان و تجربه است (Ibid). حاصل مقدمات فوق جمله ایست که ویتگنشتاین به صراحت آن را در رساله بیان می‌دارد. «آن چه که می‌تواند نشان داده شود، نمی‌تواند گفته شود» (رساله: فقره ۴/۱۲۱۲).

ویتگنشتاین در رساله به تأسی از کانت در جست‌وجوی حدود و ثغور اندیشه بود، ولی بر این باور بود که در تعیین حدود و ثغور اندیشه باید به سراغ زبان رفت و گرنه نمی‌توان راه به جایی برد و همین نکته اختلاف اساسی وی با کانت است که نظریه‌ی وی را «دلالت‌شناسانه» و نظریه کانت را «معرفت‌شناسانه» می‌کند (دباغ، ۱۳۹۳: ۱۵). ویتگنشتاین می‌خواست که از درون محدوده زبان نشان دهد که زبان نمی‌تواند «امر رازآمیز» را توضیح دهد و درواقع میان «بیان کردنی‌ها» و «نشان‌دانی‌ها» تمایز قائل شد (تولیمن، ۱۹۷۲: ۱۳۹-۴۶۰).

دو). مفاهیم و گزاره‌های استعلایی رساله: از نظر ویتگنشتاین امور استعلایی دارای چند ویژگی‌اند: تعالی از حوزه درونی جهان، تعلق نداشتن به قلمرو طبیعت و فیزیک؛ ناگفتنی و نشان‌دانی بودن؛ این ویژگی‌ها به دو حوزه فلسفه و منطق قابل انطباق‌اند. بر این اساس مفاهیم و گزاره‌های استعلایی دو دسته را در برمی‌گیرد؛ حقایق منطقی، حقایق فلسفی. حقایق منطقی در محدوده جهان جای نمی‌گیرند، اما به‌عنوان داربست جهان محسوب می‌شوند و نگرش حقیقی به جهان از دریچه این حقایق معنا دارد؛ اما برخلاف حقایق منطقی، حقایق فلسفی از مرز جهان عبور می‌کنند و انسان را وارد حوزه امور رازآمیز و ماورا می‌کنند: این حقایق شامل امور ذیل می‌شود.

الف). اخلاق: «روشن است که اخلاق را نمی‌توان بیان کرد. اخلاق استعلایی است.» (رساله: فقره ۶/۴۲۱). مفاهیم اخلاقی نمی‌توانند در قالب گزاره معنادار ریخته شوند، اما درعین حال حاکی از نگرش فرد به عالم هستند. قرار نیست گزاره‌های اخلاقی، در باب جهان پیرامون و حوادث آن اتخاذ موضع محتوایی کنند؛ بلکه باید صرفاً از چگونگی نگاه اخلاقی کاربر زبان به جهان پیرامون خبر دهند: مثلاً حکم اخلاقی «تو نباید دزدی کنی» (رساله: فقره ۶/۴۲۲). را در نظر بگیرید؛ اگر مخاطب گزاره‌های اخلاقی بر اساس آثار و نتایج مادی این گزاره‌ها اتخاذ موضع کند، در حقیقت وارد حوزه جهان و از حوزه اخلاق خارج شده است، از آن جایی که اخلاق حالت استعلایی دارد، لذا نمی‌توان سخن محصل‌یجابی در این باب گفت.

1- Nonsensical
2 - Gibberish
3 - Tautologia
4 - Contradiction-Antilogy
5 - Analytic a_priori
6 - Mysterio

مدلول کلام فوق این است که احکام اخلاقی کاملاً غیر تجربی هستند و صدور آنها از فاعل اخلاقی هیچ نسبتی با جهان پیرامون ندارد.^۱ در حقیقت فاعل اخلاقی از جهان استعلا یافته و به‌عنوان ناظر جهان محسوب می‌شود؛ بنابراین از آن جایی که گزاره‌های اخلاقی فاقد تصویر هستند، هیچ سخن محصلی نمی‌توان درباره آنها گفت.

(ب) امر برتر^۲: استعلایی بودن امر برتر وابسته به دو موضوع است؛ یک) امر برتر واقعیتی در کنار واقعیات دیگر نیست (دو) امر برتر یا خدا همان معنای زندگی است. ویتگنشتاین در چهار بند رساله، شش بار از واژه خدا استفاده می‌کند، اما در هر چهار بند، بحث او فقط به نحو فرعی و جنبی به فلسفه دین مربوط می‌شود، مگر بند ۶/۴۳۳ که در آن می‌گوید: «خدا خود را در جهان آشکار نمی‌کند»

معنای آن این است که خدا در تفکر ویتگنشتاین به‌عنوان واقعیتی مانند دیگر واقعیات نیست، خدا متعالی است، چون به قلمرو ارزش تعلق دارد و ارزش نیز، بیرون از جهان است، یعنی؛ خدا پدیده‌ای از پدیده‌های جهان نیست، بلکه برتر و متعالی است (آکون، ۱۳۸۵: ۶۰). ویتگنشتاین در یادداشت‌ها خدا را به «معنای زندگی»، «معنای جهان» اطلاق می‌کند. به‌طور قاطع در پس این اطلاق دلیلی وجود دارد؛ دلیلی که این اطلاق را ممکن می‌سازد به وجه اشتراک این سه موضوع برمی‌گردد. اشتراک خدا با «معنای زندگی» و «معنای جهان» در استعلایی بودن آن دو است.

مراد ویتگنشتاین از «معنای زندگی» تبیین فلسفه آفرینش انسان نیست؛ تبیین از کجایی، در کجایی و به کجایی نیست. معنای زندگی هیچ نسبتی با تبیین علمی اعم از تبیین فیزیکی، تاریخی، زیست‌شناختی و ... ندارد. معنای زندگی تنها همان است که ویتگنشتاین می‌گوید: جهان و زندگی یکی است (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۱۵۱). «معنای جهان» حالت استعلایی دارد؛ به این معنا که معنای جهان در درون جهان نیست، بلکه بیرون از جهان است؛ اما این معنا امور استعلایی نظیر اخلاق، زیبایی‌شناسی، مابعدالطبیعه، نیست، از این حیث که ارزش و اعتبار تبیین‌گری آن‌ها برای معنای جهان بودن، جامع و کامل نیست. برای تبیین جهان چیز دیگری لازم است که تبیین‌گری آن کامل‌تر و جامع‌تر باشد که همانا خداست؛ بنابراین خداست که به جهان معنا می‌بخشد یا به بیان خود وی «خدا معنای جهان و معنای زندگی است» (بارت، ۱۹۹۱: ۹۸).

(ج) سکوت: «آنچه درباره آن نمی‌توان سخن گفت، باید درباره‌اش خاموش ماند» (Wittgenstein, 1992: 7)؛ سکوت رساله، سکوتی است که آندرو ویکر^۳ در کتاب عرفان آلمانی^۴ از ویتگنشتاین و رساله به‌عنوان نتیجه و ثمره نهایی عرفان آلمان یاد می‌کند (Weeks, 1993: 235). سکوت از دو جهت بر استعلایی بودن رساله دلالت می‌کند: یک) جهت منطقی؛ دو) جهت اخلاقی از جهت منطقی؛ فقط سخن گفتن در حوزه علوم طبیعی و بیان گزاره‌های آن مجاز و بامعناست، سخن گفتن درباره علوم دیگر غیرموجه و غیرمجاز است و به‌طور کلی در مورد این حوزه‌ها نمی‌توان سخن بامعنا بر زبان آورد. تنها سخن بامعنایی که در مورد این امور می‌توان گفت این است که «آنچه درباره آن نمی‌توان سخن گفت باید درباره‌اش خاموش ماند.» (Ibid).

دومین جنبه‌ای که بر استعلایی بودن «سکوت» دلالت می‌کند، «جنبه اخلاقی» است. این جنبه از توجهی که ویتگنشتاین به قلمرو ارزش انسان می‌کند، قابل استنباط است. اخلاق حکم می‌کند که در مورد «امور راز آمیز» باید سکوت کرد، چون با سکوت ارزش و اعتبار آنها حفظ خواهد شد (Hudson, 1975: 105). و با سکوت و خاموشی می‌توان از امر مقدس در مقابل تحریف زبانی حمایت کرد (Clack, 1999: 47). این سکوت، سکوت وجود شناختی است که پرده از وجود یک بی‌کران مطلق برمی‌دارد. بی‌کرانی که وجود و صفاتش در قالب زبان طبیعی نمی‌گنجد و به همین سبب باید با سکوت از آن عبور کرد. این سکوت، سکوتی است سرشار از ناگفته‌ها.

(د) نگرستن سرمدی^۴ به جهان: نگرستن سرمدی به جهان از آن حیث بیانگر تفسیر استعلایی رساله است که از یک طرف مابین دو امر استعلایی اخلاق و زیبایی‌شناسی پیوند برقرار می‌کند و از طرف دیگر نگرستن از وجه ابدی، نگرستن از بیرون به اشیاء، جهان و امور واقع است، ارتباط میان اخلاق و زیبایی‌شناسی به‌وسیله نگاه سرمدی یا ابدی است، لذا لازم است به تحلیل این نگاه و خصوصیات آن پرداخته شود.

1 - The High

2- Andrew Weeks

3- German Mysticism

4- Sub Specie Aeternitatis

در این نحوه نگرش، اشیاء حاوی ارزش مطلق می‌باشند، بدین معنا که؛ آنها به‌مثابه‌ی ابزارهایی برای رسیدن به غایات و اهداف از پیش مشخص انسان در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه نفس بودن آنها مطمح نظر است. این نحوه‌ی خاص نگرستن از وجه ابدی است. نگرستن از بیرون به اشیاء، جهان و امور واقع:

«نگاه کردن به عالم از وجه ابدی، عبارت است از نظر کردن به آن به‌مثابه یک کل، ولی کلی کرانمند؛ تجربه کردن عالم به‌مثابه‌ی یک کل کرانمند_ آن چه رازآلود است این است (Wittgenstein, 1961: 6.45).

خصوصیات نگاه ابدی را می‌توان این‌گونه برشمرد:

- این نوع نگاه به جای اینکه اشیاء را در زمان و مکان خاصی ببیند، آنها را همراه با زمان و مکان، یعنی همراه با همه امکان‌های متنوعش در کل گستره‌ی زمان و مکان در نظر می‌گیرد.
- در نگرش ابدی به اشیاء تمام حالت‌های ممکن منطقی آنها در نظر گرفته می‌شود.
- با نگرش ابدی، یک شیء تبدیل به کل جهان مدرک می‌شود.

سه). تفاسیر استعلایی رساله: از مطالب گذشته معلوم می‌شود که، مهم‌ترین اثر ویتگنشتاین متقدم را نباید صرفاً کتابی منطقی به معنای متعارف کلمه دانست، بلکه درون‌مایه رساله اخلاقی و استعلایی است، این مطلب را می‌توان با شواهدی قاطع و قطعی در کلام ویتگنشتاین و نزدیکان و مفسران او معلوم کرد.

الف). نقل قول فون فیکر^۱: ویتگنشتاین در نامه‌ای به لودویگ فون فیکر تراکتاتوس را در چند کلمه چنین معرفی می‌کند: «چند کلمه درباره کتاب بگویم: چون با خواندنش به‌طور قطع می‌دانم، چیز چندان زیادی دستگیرتان نخواهد شد، زیرا نخواهید فهمیدش. مضمون کتاب کاملاً به چشمتان بیگانه خواهد آمد. در اصل برای‌تان بیگانه نیست چون درون‌مایه کتاب اخلاقی است. یک بار می‌خواستم جمله‌ای به پیش‌گفتار کتاب اضافه کنم جمله‌ای که درواقع حالا در آن جا نیست، ولی این جمله را برای شما می‌نویسم» (انگلمان، ۱۳۸۱: ۱۰۳-۱۰۴).

ب). نقل قول انگلمان^۲: انگلمان بر اساس مکاتباتی که ویتگنشتاین با او داشت فهمید که «تراکتاتوس» به‌عنوان کتابی صرفاً درباره منطق نادرست است. وی می‌نویسد که در آوریل ۱۹۱۸ برای ویتگنشتاین شعری از اولاند^۱ فرستاده و خاطر نشان ساخته که اولاند در شعر خود سعی نکرده است که «بیان‌ناپذیر» را بیان کند و مثلاً توصیه‌ای اخلاقی ارائه دهد. ویتگنشتاین هم با این نگاه موافقت کرده و در پاسخ نوشته است که «امر بیان‌ناپذیر بدون تلاش برای بیان آن منتقل می‌شود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۲۶).

ج). نقل قول راسل: مانک معتقد است که راسل پس از ملاقاتی که با ویتگنشتاین در هلند داشت، دریافت که شاگردش بر اساس تجارب جنگ دگرگون شده و رویکرد عرفانی پیدا کرده است و در نامه‌ای به اتولاین مورل^{۱۱} چنین نوشت که: «ویتگنشتاین به یک عارف کامل تبدیل شده است و می‌خواهد با گرایش عرفانی، اندیشیدن را در قلمروهای بنیادین متوقف سازد (مانک، ۱۳۸۸: ۳۲).

د). نقل قول دروری^{۱۲}: «من متدین نیستم، اما چاره‌ای ندارم جز آنکه به هر مسئله‌ای از منظر دینی بنگرم» (دروری، ۱۹۸۴: ۹۴). «من متدین نیستم» هر نوع تعلق را به کیش و آیین‌های دینی رد می‌کند. «اما از سوی دیگر چاره‌ای ندارم جز آنکه به هر مسئله‌ای از منظر دین بنگرم» بیانگر نگرش دینی اوست. این نگرش مورد تأیید خانم آنسکوم^{۱۳} و مالکوم^۲ می‌باشد البته منظور آنان از دینداری وی، التزام به قانون‌های کلیسا و همچنین انجام دادن عبارات و اعمال دینی نبوده است.

دیدگاه ویتگنشتاین متقدم در مورد حقیقت و ماهیت ایمان

قبل از اینکه به تحلیل دیدگاه ویتگنشتاین متقدم در مورد حقیقت و ماهیت ایمان پردازیم، نخست به این نکته اشاره می‌کنیم

1 - Ludwig Von Ficker

2- Norman Malcolm(1911-1990).

که شواهد نشان می‌دهد که، او نه تنها به ایمان باور داشته است بلکه؛ رفتارها، منش و بعضی از اعمال او نشان می‌دهد که مؤمن بوده است؛ به بعضی از این نشانه‌ها و شواهد اشاره می‌کنیم:

(الف). مردی با انجیل: مک‌گینس از ویتگنشتاین به‌عنوان «مردی با انجیل» یاد می‌کند. همزمان با اعلان جنگ ویتگنشتاین اگرچه می‌توانست به علت بیماری معاف گردد؛ اما بی‌درنگ داوطلب می‌شود تا به‌عنوان سرباز عادی در ارتش اتریش خدمت کند. در سپتامبر ۱۹۱۴ کتاب «خلاصه انجیل» تولستوی را در یک کتابفروشی کشف می‌کند. آن را پیوسته می‌خواند و همیشه و همه جا حتی زیر آتش جنگ نیز کتاب را همراه خود می‌برد تا جایی که سربازان او را به‌عنوان «مردی با انجیل» می‌شناسند (McGuinness, 1988: 220).

(ب). رها کردن ثروت: نزدیک به اتمام جنگ وقتی که ویتگنشتاین در یک اردوگاه اسرا در مونته کاسینو به سر می‌برد، او و دوست هم بندش، کتاب‌های داستایوفسکی را می‌خواندند. به نظر پاراک به سبب «گرایش عمیقاً دینی» داستایوفسکی بود که ویتگنشتاین نوشته‌های او را خوش می‌داشت. به عقیده پاراک ویتگنشتاین در طول جنگ جهانی تحولی دینی از سر گذرانده بود و همین تحول در رها کردن تمام ثروتی که بعدها به ارث برد، تأثیر داشت (Ibid: 273).

(ج). احساس گناه: احساس گناهی که ویتگنشتاین در «درس گفتارهای درباره اخلاق» مطرح می‌کند در قلمرو اخلاق است: «خواند رفتار ما را مورد تأیید قرار نمی‌دهد.» (درباره اخلاق: ۱۴۵). احساس گناه در نظر ویتگنشتاین به دو صورت مطلق و نسبی قابل طرح است. احساس گناه نسبی، احساسی است که فرد نسبت به گناه خاصی که مرتکب شده است، به او دست می‌دهد، اما اگر کسی بدون اینکه گناه خاصی را انجام داده باشد، خود را دائماً گناهکار بداند، به روش عجیبی از گناه استفاده کرده است، چنین احساسی «رازآمیز» است و هر تلاشی برای بیان آن بی‌معنی است. لذا این تأیید نشدن رفتاری که در «درس گفتاری درباره اخلاق» به آن اشاره شده، ناشی از احساس گناه مطلق است که به ویتگنشتاین دست می‌داد.

در مباحث فلسفه دین و کلام جدید هنگام بحث درباره ماهیت ایمان اغلب آن را برحسب متعلق تقسیم می‌کنند: ایمان گزاره‌ای و ایمان غیر گزاره‌ای؛ ایمان اگر به یک یا چند گزاره تعلق گیرد ماهیت آن نیز گزاره‌ای خواهد بود و رنگ و بویی معرفتی خواهد داشت؛ اما اگر متعلقش شخص یا موجودی خارجی باشد ماهیتش بیشتر از سنخ اموری همچون دلبستگی و وفاداری خواهد بود تا معرفتی عنصر اعتمادی که به‌عنوان یک قاعده کلی راهنمای مؤمن است و مانع از فریب‌خوردگی او می‌شود (Plant, 2004: 452).

به نظر ویتگنشتاین ایمان، نه از سنخ معرفت علمی بلکه گونه‌ای از تجربه است، (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۵۱). اما نه تجربه‌ای که بر اساس تفسیر واقعیت‌های جهان صورت می‌گیرد بلکه تجربه‌ای که بر اساس نحوه زیستن و زندگی انسان صورت می‌گیرد. بر این اساس ماهیت و حقیقت ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین متقدم را می‌توان این‌گونه توصیف کرد: «حیث وجودی است که در قالب امور نشان دادنی توصیف می‌شود و قابلیت صدق و کذب ندارد.» از این تعریف می‌توان سه ویژگی برای ایمان دینی لحاظ به دست آورد؛ یک). ایمان جنبه وجودی دارد؛ دو). ایمان نشان دادنی است نه بیان کردنی، سه). ایمان جنبه غیر شناختاری دارد. نخست به تحلیل ویژگی اول ایمان؛ سپس به تحلیل ویژگی سوم می‌پردازیم و ویژگی دوم را در مبحث جداگانه‌ای تحلیل خواهیم کرد.

از نظر اگزیستانسیالیست‌ها، خدا نمی‌تواند متعلق شناسایی قرار گیرد، اما به‌عنوان یک نیاز نامشروط که در لحظات واقعی خاص زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شناخته می‌شود. ویتگنشتاین نیز همانند متالهین اگزیستانسیالیست وجود خدا و ایمان دینی را در ارتباط با مقوله انسانی قرار می‌دهد. از نظر وی مواجهه انسان با این حقایق استعلایی فردی است؛ و این حقایق خود را در تار و پود زندگی و آگاهی^۱ انسان آشکار می‌کنند (Gill, 1974, 289).

جنبه وجودی ایمان از نظر وی از چند جهت قابل بررسی است:

مطابق با «نظریه تصویری معنای» ویتگنشتاین گزاره‌های دینی به علت عدم توصیف واقعیت فاقد صدق و کذب پذیری اند. معناداری منوط به دوقطبی بودن (قابل صدق و کذب بودن). است. گزاره‌های متافیزیکی همانند گزاره‌های دینی از آن حیث که قابلیت صدق و کذب ندارند «بیان کردنی» نیستند بلکه «نشان‌دانی» اند.

ایمان؛ نشان دادنی

همان‌طور که گفته شد، گزاره‌های دینی بیانگر نگرش فرد به جهان هستند و زندگی ما را تنظیم و کنترل می‌کنند (Huang, 1995: 260). و خود را در بطن زندگی نشان می‌دهند. تعبیر معمولی که ویتگنشتاین از آن برای اشاره به مقوله «نشان دادن» استفاده می‌کند کلمه آلمانی «Aufzeigen» است این کلمه در بردارنده معنای ای همچون اشاره کردن، (to point). نشان دادن و دلالت کردن (Indicate). است. با توجه به این واژه، آنچه ویتگنشتاین از مقوله «نشان دادن» مدنظر داشته، «موجب نوعی دیده شدن» نیست بلکه نوعی «استنباط» و اثبات کردن است که با توجه به برخی قرائن رخ می‌دهد (Atkinson, 2009: 57). بر این اساس زندگی است که، اثبات می‌کند که آیا من به خدا معتقد هستم یا نه، وگرنه نمی‌توان در مورد ایمان چیزی بیان کرد (Gill, 1974: 283). «قلب ایمان بدون کلام احساس خداست نه سخن گفتن از او» (کلک: ۴۷، ۱۹۹۹). لذا ایمان نشان دادنی است و خود را در هنر و عمل نشان می‌دهد.

الف). هنر: هنر از دو جنبه و بعد در مسئله ایمان دینی تأثیرگذار است: یک). از طریق ایجاد ایمان دینی؛ دوم از جهت تقویت فضائل اخلاقی

تحلیل جنبه نخست را با این پرسش آغاز می‌کنیم هنر چگونه باعث به وجود آمدن ایمان دینی می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت هنر به‌مثابه نحوه خاصی از نگریستن به جهان است. نگریستن به جهان از وجه ابدی؛ نگاهی که با آن از برون به اشیاء نگریسته می‌شود (یادداشت‌ها: ۱۶/۱۰/۷).

با این نگاه هر شی‌ایی باز نمودی است از کل جهان؛ نگریستن از وجه ابدی، نگاه هنری است به جهان که باعث ایجاد ایمان دینی می‌شود. توضیح آنکه ویتگنشتاین در «یادداشت‌ها» بین ایمان به خدا و معنای زندگی پیوند برقرار می‌کند: «ایمان به خدا، یعنی فهم اینکه زندگی معنا دارد.» در فقره دیگر می‌گوید: «معنای زندگی یعنی معنای جهان را میتوانیم خدا بنامیم» معنای جهان همان چیزی است که جهان را معقول می‌سازد و به آن ارزش و اعتبار والا می‌بخشد. خدا همان مفهوم جامع و کاملی است که تبیین و توصیفی کامل و جامع از جهان ارائه می‌دهد؛ اما چگونه می‌توان به این موضوع رسید که معنای جهان خداست. از طریق نگریستن از وجه ابدی. «من فلسفی» با نگرش خاص خود به جهان به‌عنوان کل کرانمند آن را به معنای خدا قلمداد می‌کند. از طرف دیگر شعر می‌تواند معنای زندگی با استفاده از کلمات متعارف و محسوس نشان دهد.

اما هنر چگونه باعث تقویت فضائل اخلاقی می‌شود؟ با حس زیبایی شناسانه؛ در واقع اخلاق از نظر ویتگنشتاین نظریه‌ای است درباره زندگی شادمانه؛ برای شاد زیستن باید نحوه نگرش به جهان را تغییر داد. از نظر ویتگنشتاین تنها یک قانون اخلاقی وجود دارد و بیش از آن نمی‌توان چیزی گفت و آن این که؛ «شادمانه زندگی کن» (یادداشت‌ها، ۱۶/۷/۲۹ - ۱۶/۷/۸). ایجاد زندگی شادمانه عملی است که هنر از عهده‌اش برمی‌آید: «زندگی جدی است. هنر شادمانی است»: به علت اینکه؛ غایت هنر، زیبایی است؛ و زیبایی همان چیزی است که شادمانی می‌آفریند (یادداشت‌ها، ۱۶/۱۰/۲۱). بنابراین غایت اخلاق و به تعبیری غایت زندگی خوب شادمانه زیستن است و هنر ابزاری لازم برای رسیدن به این هدف را فراهم می‌کند هنر به زیبایی می‌انجامد و زیبایی موجب شادی است.

ب). عمل: در اسلام بین ایمان حقیقی و عمل صالح رابطه تلازم وجود دارد و قطعا یکی بدون دیگری مثمر ثمر نیست و باعث تکامل روحی و روانی نمی‌شود: «مؤمن، یهودی، نصرانی، صائبی با حفظ اسم اگر ایمان به خدا و قیامت داشته باشند و اعمال خوب انجام دهند پیش خدا مأجور و اهل بهشت‌اند» (بقره: ۱۶۲).

در سنت اسلام عمل صالح این‌گونه تعریف شده است: «عمل صالح هرکاری است که فطرت بشر به آن رغبت داشته و سزاوار می‌داند که از آدمی سرزند» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۲۶۳). در تفکر ویتگنشتاین نیز بین ایمان و عمل رابطه تلازم وجود دارد و آنچه که ماهیت و حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد، عمل است: «مسیحیت عبارت از این نیست که دعاهای بسیار بخوانند در حقیقت گفتیم که نباید چنین کرد. اگر تو و من به شیوه‌ای دینی زندگی می‌کنیم، معنای آن نباید چنین باشد که درباره دین بسیار

سخن می‌گوییم، بلکه این است که طرز زندگی ما متفاوت است من معتقدم که فقط اگر بکوشی همیار دیگر انسان‌ها باشی سرانجام راه خود را به خدا خواهی یافت» (Rhees, 1984: 129).

این بدان معنا نیست که از نظر ویتگنشتاین نیایش‌ها و پرستش‌ها در حیات دینی منزلتی ندارند، بلکه؛ منظور آن است که این امور اگر رفتار و عمل انسان را اصلاح نکنند بی‌ارزش خواهند بود، پس حقیقت ایمان و بالاترین حد آن تجلی آن در رفتار انسان است. نظر ویتگنشتاین مشعر بر این است که بهترین روش تعلیم و تربیت آموزه‌های دینی و اخلاقی «عمل» است. تئوری‌پردازی اخلاقی در اینجا متمر ثمر نیست بلکه نظر او این است که این‌گونه اعمال به‌طور غیرمستقیم و از طریق قصه و داستان و تمثیل نشان داده شوند (زندیه، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

نتیجه‌گیری

ماهیت و حقیقت ایمان در فلسفه متقدم ویتگنشتاین بر مبنای ساختار معرفتی و شخصیتی وی چنین ترسیم می‌شود. الف). اساس فلسفه ویتگنشتاین تحلیل زبان است.

ب). اساس تفکر ویتگنشتاین متقدم ارتباط زبان و جهان است.

ج). زبان و جهان با هم تناظر کامل دارند، یعنی؛ زبان تصویرگر وقایع جهان است.

د). جهان شامل دو چیز است: واقعیت‌های متحصل و معانی استعلایی

ذ). واقعیت‌های متحصل بیان کردنی هستند و معانی استعلایی نشان دادنی

ر). معانی استعلایی خود را در چارچوب هنر و عمل نشان می‌دهند. لذا بین ایمان و عمل رابطه تنگاتنگی وجود دارد.

ز). حقیقت ایمان در نظر وی عبارت از عمل؛ اما از آنجایی که متعلق ایمان به‌وسیله شناخت شهودی سقراطی بر شخص متجلی می‌شود ایمان حقیقی عبارت است از: تصدیق قلبی و عمل.

پی‌نوشت‌ها

۱- «نجات» یکی از مهم‌ترین آموزه‌های دین مبین اسلام و آئین مسیحیت است. مؤمنان مسیحی نجات از گناه اولیه و تبعاتش را لطف خدا دانسته و معتقدند که خداوند به خاطر علاقه‌ای که به انسان‌ها داشت خود را به‌صورت عیسی مسیح مجسم نمود و سپس به صلیب رفت تا قربانی گناهان بشر شود. برای نیل به حقیقت نجات و دریافت تولدی دوباره، ایمان به مسیح و انجام کارهای خوب اخلاقی ضرورت دارد. از نگاه اسلام، غایت انسان نیل به رستگاری است. رستگاری وضعیتی است که انسان در اطاعت محض و بندگی خدا بسر ببرد و از ارتکاب گناهان بپرهیزد (آزادیان، مصطفی (۱۳۹۰)، نجات در اسلام و مسیحیت (با تأکید بر قرآن کریم و کتاب مقدس)، نقد و نظر، فصلنامه علمی- پژوهشی فلسفه و الاهیات، سال شانزدهم، شماره چهارم، صص ۱۱۶-۱۳۴).

۲- تفتازانی این نظریه را به جهنم بن صفوان و پیروانش نسبت داده است (تفتازانی، بی‌تا، ج ۵، ص ۷۶).

۳- بنگرید به: تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵؛ تحقیق و تعلیق و مقدمه عبدالرحمن عمیره، بیروت، عالم‌الکتب، صص ۱۷۵-۱۷۷.

۴- مثلاً در استدلال بر این نظر گفته شده: «شخصی که به زبان، اقرار نکند، معاند است و خداوند معاند را بیش از جاهل مذمت کرده است، افزون بر آن مذمت برای انکار، امکان‌پذیر است، ولی برای عدم اقرار، به دلیل وجود مانع، امکان‌پذیر نیست.» (قمی مشهدی، محمد بن رضا، ۱۳۶۶، کنزالدقائق و بحر الفرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).

۵- Wittgenstein (1961)., L. Tractatus Logico-Philosophicus, London, Routledge & Kegan Paul,

عنوان اصلی Logisch-Philosophische Abhandlung بود. عنوان رساله منطقی - فلسفی را جی. ای. مور پیشنهاد کرد.

۶- برای نمونه نگاه کنید به: فقرات ۶/۳۷ و ۶/۳۷۵ رساله

- ۷- نگاه کنید به: فقرات ۶/۴۱ و ۶/۴۲ رساله
- ۸- برای آشنایی بیشتر با رای ویتگنشتاین در باب اخلاق در دوران نخست فلسفی، علاوه بر فقرات ۶/۴ به بعد رساله، منابع فوق سودمند است: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۷۹، «خطابه‌ای در باب اخلاق»، ترجمه مالک حسینی، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۱۶، صص ۳۲۵-۳۳۳ و Wittgenstein on Ethics and Religious, Oxford, Barret, C. (1991). Cambridge: Blackwell, pp. 27-70
- ۹- Paul Engelmann (۱۸۹۱-۱۹۶۵): پائول انگلمان: نویسنده و معمار اتریشی
- ۱۰- Ludwig Uhland (۱۷۸۷-۱۸۶۲): شاعر زبان‌شناس و مورخ ادبی آلمان
- ۱۱- بانو اوتولاین ویولت ان مورل (۱۸۷۳-۱۹۳۸): یک زن اشرافزاده و هنردوست انگلیسی بود. او را به جهت ارتباط بلندمدت با برتراند راسل و نامه‌های میان آن دو می‌شناسند.
- ۱۲- M.O.C. Drury: ویتگنشتاین نخستین بار در سال ۱۹۲۹ درووری را ملاقات کرد و دوستی آنان تا پایان زندگی ویتگنشتاین ادامه داشت.
- ۱۳- G.E.M. Anscombe: خانم آنسکوم یکی از مهم‌ترین شاگردان ویتگنشتاین بود که وظیفه چاپ آثار ویتگنشتاین را بر عهده گرفت.

کتاب‌نامه

- اعتمادی نیا، مجتبی، (۱۳۹۳)، نگریستن از منظری سرمدی در باب زیبایی‌شناسی از منظر ویتگنشتاین متقدم، غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم، صص ۱-۲۰.
- اکبری، رضا (۱۳۹۱)، نظریه کاربردی معنا و تأثیر آن در معرفت‌شناسی دینی، جستارهای فلسفه دین، سال اول، شماره اول، صص ۱-۱۵.
- بارت، سیرل، (۱۳۷۴)، خدا در فلسفه ویتگنشتاین متقدم، هدایت علوی تبار، فصلنامه ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۷ و ۸.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۱)، بررسی انتقادی نظریه نحوه معیشت ویتگنشتاین و عمق نفوذ آن در تفکر دینی، جستارهای فلسفه دین، سال اول، شماره اول، صص ۱۷-۵۰.
- (۱۳۸۵)، ویتگنشتاین از زبان تصویری تا زبان تألیفی، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۹، ۱۲۷-۱۳۸.
- جوادی، محسن، (۱۳۸۱)، ایمان گرایی ویتگنشتاین، قیسات، شماره ۲۶.
- دباغ، سروش (۱۳۸۷)، سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران: نشر صراط.
- دباغ، سروش، عابدینی فرد، مرتضی، ویتگنشتاین و نگریستن از وجه ابدی (۱۳۸۱)، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره ۳۲، صص ۲۹-۴۲.
- زندیه، عطیه، (۱۳۸۷)، دین و باور دینی ویتگنشتاین، تهران: نگاه معاصر.
- ساجدی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، ایمان گرایی و فلسفه ویتگنشتاین، قیسات، شماره ۳۵.
- فسنگول، ویلهلم (۱۳۸۵)، گفتنی‌ها - ناگفتنی‌ها، ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.
- عبداللهی، محمدعلی (۱۳۹۰)، انکار زبان خصوصی و مسئله ایمان دینی، پژوهش‌نامه فلسفه دین، سال نهم، شماره دوم: ۱۳۹، صص ۶۵-۷۹.
- کریمی، محمود، امرایی، رحیم (۱۳۸۹)، بررسی و نقد ویتگنشتاین متأخر در باب زبان دین، فلسفه دین، سال هفتم، شماره پنجم.
- مانس، هاورد (۱۳۸۰)، درآمدی به رساله ویتگنشتاین، ترجمه سهراب علوی نیا، تهران: طرح نو.
- مالکوم، نورمن (۱۳۹۵)، دیدگاه دینی ویتگنشتاین، ترجمه علی زاهد.
- ویتگنشتاین، لودویگ، (۱۳۷۱)، رساله منطقی-فلسفی، ترجمه دکتر میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۹)، خطابه‌ای در باب اخلاق، ترجمه مالک حسینی، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۱۶ +
- Lewis, G.L. (1952)., The Methods of Meaning, in Leonard Linski. ed. semantics and the philosophy of language. urbanall linois: University of Illinois press.

- Lcan, William(1999).,The philosophy of language: A Contemporary Introduction ,London Routledge
- Malcolm,Norman(1994).,Wittgenstein: A Religious point of view? Peter winch(ed).,Newyork: cornell University press
- Mc Guinness,Briann(1988).Wittgenstein: A Life ,Vol.1,London: Buck Worth
- Plant,Bob(2004).,The Wretchedness of Belief: Wittgenstein on Guilt , Religion, and Recompense,The Journall of Religious Ethics ,Vol,32,No.3,pp.449-470
- Rhess,Rush(1984).,Ludwig Wittgenstein: Personal Recolections,Oxford: Universitty Press
- Richter, Duncan(2001).,Missing the Entire point: Wittgenstein, Religious Studies ,vol.37,NO .2,161-175
- Stiver,Dan R.(1996).,The philosophy of Religious language: sign,symbol and Story ,Oxford: L.Blackwell
- Wittgenstein,Ludwig,1961-1975,Tractatus, Logio- philosophicus.Translated by D.F.Pears and B.F.M.Guinness,London and Newyork: Rouledge Classics
-(1966).,Lectures and Conversation on Aesthetics,psychology and Religious Belief ,ed.cyril,Barret,Oxford: Black well
-Culture and Valu ,ed,G.H.Von wright in Collaboration witt H.trans.Peter Winch ,Oxford: Blackwell